

## چه گذشت در برکه غدیر...



صدای پیامبر در برکه غدیر پیچید که به جلو رفتگان بگوید برگردند و صبر کنید تا عقبماندگان برسند، خبر مهمی در راه است، از جهاز شتران منبری ساختند و پیامبر به بالای منبر رفت. تو را نیز به بالا فراخواند، تنها تو را و نه هیچ کس دیگر.

صدای پیامبر در برکه غدیر پیچید که به جلو رفتگان بگوید برگردند و صبر کنید تا عقبماندگان برسند، خبر مهمی در راه است، از جهاز شتران منبری ساختند و پیامبر به بالای منبر رفت. تو را نیز به بالا فراخواند، تنها تو را و نه هیچ کس دیگر.

به رسم همیشه زندگی‌ت اطاعت کردی ولی به ادب یک پله پایین‌تر از او ایستادی، پیامبر شروع کرد به خطبه خواندن و در لابه‌لای سخنانش که ساعت‌ها طول کشید به کزات از فضائل و کرامات تو گفت و نامت را به بزرگی یاد کرد و پس از آن دستت را بلند کرد و خطاب به جماعت عظیم حاجیان بازگشته از سفر حج فرمود: هرکس که من مولای اویم، علی مولای اوست؛ و بعد در حق تو و دوستانانت دعا کرد و برای این‌که کسی بهانه‌ای نداشته باشد با آن کهولت سن زیر بغل‌هایت را گرفت و بلندت کرد تا همه بدانند در مورد چه کسی حرف می‌زند!

پیامبر حتی به این هم اکتفا نکرد و برای تو از همه بیعت گرفت و همه همان‌جا بیعت کردند. مردان دست به دستان خداییت می‌دادند و زنان دست در تشت آبی که دستان خدا در آن موج می‌زد، می‌گذارند.

آفتاب آن‌قدر سوزان بود و صحرا آن‌قدر بی‌سایبان که فکر می‌کردی آن‌روز را لااقل به خاطر گرما و بی‌سری‌ناهی‌ش هیچ‌کس فراموش نمی‌کند.

روزی که تو به فرمان خدا به امامت و ولایت پس از پیامبر منصوب شدی، روزی که رسالت پیامبر کامل شد، روز بزرگ غدیر خم و شگفتا درست کمتر از هفتاد روز بعد که پیامبر رحلت کرد جز اندکی، همه آن‌ها که با تو بیعت کرده بودند، بیعت شکستند و گویی از برکه غدیر چند روز پیش، نه پیامبری گذشته بود و نه از جهاز شتران منبر ساخته بودند و نه خدا تو را به امامت برگزیده بود و نه حتی با تو بیعت کرده بودند...

و دیگر شگفت نبود فردا روز که خدا را فراموش کردند و خون فرزندان حسین را در کربلا ریختند؛ ولی باز تو و فرزندانانت هر روز بلند آوازه تر می‌شوید و خیل عاشقانتان افزون‌تر.

عبدالکریم خاضعی نیا